



درس پانزدهم

# سیر و موش

بود شیری به بیشه‌ای، خفته خوابیده  
 آن قدر گوش شیر، گاز گرفت <sup>زیاد</sup>  
 تا که از خواب، شیر شد بیدار  
 دست برد و گرفت کله‌ی موش  
خواست در زیر پنجه، له کندش <sup>کف دست</sup> <sup>آوردند</sup>  
 گفت: ای موش لوس یک عازمی <sup>مورچه کرم - ناچیز</sup> <sup>بس اندیش</sup> با ذم شیر می‌کنی بازی  
 موش پچاره در هراس اقتاد <sup>ترس - احساس بدونی</sup> <sup>خواست</sup> <sup>سریطوی</sup> <sup>پریغان - ناله</sup> <sup>موش بویک</sup> <sup>آرام کرد</sup> <sup>عصبانی - خشمین</sup> <sup>اسیر</sup> <sup>سریطوی</sup>  
خوابش آشفته موشکی کرد، خوابش آشفته  
 که رها کرد و گاه باز گرفت  
ز موش بد رفتار  
شد گرفتار، موش بازی گوش  
 به هوا برده بر زمین زندش  
گریه کرد و به التماس اقتاد

ساده حیوانات درسی

که تو شاه و حوشی و من موش  
*استمباه کنن حکا*

تو بزرگی و من خطا کارم

شیر از این لابه، رحم حاصل کرد  
*گرمه درازی - مهربانی بجزین*

اتفاقاً سه چار روز دگر

از پی صید گرگ، یک صیاد

دام صیاد، گیر شیر افتاد

موش چون حال شیر را دریافت  
*صحنه دین*

بندها را جوید با دندان  
*خوردن - کندن*

شیر چون موش را رهایی داد  
*آزاد کردن*

موش هیچ است پیش شاه و حوش

از تو امید مغفرت دارم  
*خشنه*

پنجه وا کرد و موش را دل کرد  
*رها کرد*

شیر را آمد این بلا بر سر

در همان حول و حوش، دام نهاد  
*اعلاف*

عوض گرگ، شیر گیر افتاد  
*به جای نگر*

از برای خلاص او بشتافت  
*رها کن - آزادی*

تا که در برد شیر از آنجا جان  
*فزار کرد*

خود رها شد ز پنجی صیاد  
*دست*

